

نظریه اخلاقی حقوق اساسی:

با تاکید بر حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران^۱

علی اکبر گرجی*

سیده فاطمه فقیهی**

چکیده

در این مقاله تلاش می‌کنیم تا از امکان توجیه اخلاقی حقوق اساسی و چگونگی آن سخن بگوییم. اخلاق در معنای قواعد برخاسته از عقل و وجدان است که دارای خصیصه اطلاق و جهان‌شمولی است و به لحاظ نظری می‌تواند توجیه مناسبی برای طرح و توسعه حقوق اساسی مدرن به شمار رود. بر اساس این توجیه حقوق اساسی به عنوان حقوق مادر و مبنایی، بر اصول کلی تری تکیه خواهد کرد و توجیه قواعد اساسی صرفاً بر تحولات تاریخی و فرهنگ سیاسی خاصی استوار نخواهد شد. طرح نظری مبنای اخلاقی برای حقوق اساسی بر پایه رویکرد سیستمی به مجموعه علوم اجتماعی می‌تواند ضمن ایجاد توانایی گفتمان و هم‌گرایی بیشتر ملت‌ها در این شاخه، قابلیت طرح نظریه های حقوق اساسی را برای فرهنگ های مختلف بالابرد و معیاری برای ارزیابی قواعد حقوق اساسی به دست دهد.

کلید واژگان: اخلاق، مبنای حقوق اساسی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۶/۱۸

^۱ تاریخ تحویل: ۱۳۹۱/۱/۱۳

* عضو هیات علمی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، (نویسنده مسئول)

** دانش آموخته دوره دکتری حقوق عمومی - دانشگاه تهران - پردیس قم.

نوع نگاه و رویکرد حقوقدانان‌ها در تحلیل قواعد حقوق اساسی، نقش زیادی در کم و کیف استنتاج آنها خواهد داشت. در تبیین و تحلیل حقوق اساسی، هواداران دیدگاه واقع‌گرایی سیاسی بیشتر بر مقوله قدرت سیاسی و اختیارات ناشی از آن تاکید دارند و حقوق اساسی را بر اساس نحوه کسب قدرت سیاسی، حفظ و انتقال قدرت و منافع آن توجیه و تفسیر می‌نمایند. در مقابل، دیدگاه آرمان‌گرایی قابل طرح است که علاوه بر توجه به واقعیات، اخلاق و اصول ارزشی را در راس حقوق اساسی مد نظر قرار می‌دهد. این نوشتار سعی در پرداختن به این سوال را دارد که آیا حقوق اساسی در مفهوم مدرن دارای محتوای اخلاقی هست یا نه؟ اساساً می‌توان از اخلاق به عنوان مبنای نظری در حوزه سیاسی و حقوق اساسی استفاده کرد؟

به نظر می‌رسد منظور از جایگاه اخلاق در حقوق اساسی تنها به عنوان یکی از منابع حقوق در کنار دیگر منابع آن نیست، بلکه اخلاق مبتنی بر اصول کلی با ارزشی است که مبنای و شالوده قواعد حقوق اساسی را تشکیل می‌دهد. این امر نه به معنای یکی دانستن اخلاق و حقوق اساسی، بلکه به معنای تقدم اخلاق بر نظام سیاسی است. با این توضیح می‌توان این فرض را مورد کنکاش قرار داد که توجه به اخلاق اسلامی مهم‌ترین مبنای شکل‌گیری حقوق اساسی جمهوری اسلامی بوده و این مهم در جای‌جای اصول قانون اساسی مورد توجه قرار گرفته است.

قبل از هر چیز در رابطه با ضرورت پرداختن به مبانی اخلاقی حقوق اساسی باید به این نکته اشاره کرد که بی‌بهرگی حقوق و به ویژه حقوق اساسی از مبانی نظری محکم و اقناع‌کننده موجب سستی و آسیب‌پذیری آن خواهد شد. بی‌تردید اهمیت قواعد حقوق اساسی به عنوان نیاز و ضرورت جامعه بشری مورد تردید و انکار نیست اما مهم این است که ما بتوانیم به لحاظ معرفتی توجیه مناسبی برای آن‌ها ارائه دهیم و بدان مشروعیت بخشیم. افزون بر این ارائه توجیه اخلاقی برای حقوق اساسی صرفاً مسأله نظری نیست و دارای پیامدهای عملی و کاربردی نیز می‌باشد. اگر تابعان حقوق اساسی قواعدی را عادلانه، منطقی و مبتنی بر مبانی محکم اخلاقی بدانند درجه وفاداری به قواعد و تبعیت از نظام سیاسی افزایش خواهد یافت. شاید بهترین ضامن اجرا برای قواعد آن است که تابعان آن را عادلانه، اخلاقی، انسانی و مبتنی بر ارزش‌های مورد باور خود بدانند.

سخن گفتن از نسبت و ارتباط دو علم مستلزم این است که ضمن قبول هویت مستقل برای هر یک نقاط تلاقی و حوزه‌های مشترک و نحوه تاثیر گذاری و تاثیرپذیری آن دو مورد بررسی قرار گیرد. از این رو ابتدا به بررسی نقاط اشتراک و امتیاز بین حقوق اساسی و اخلاق می‌پردازیم و سپس رابطه و نسبت این دو را بررسی می‌کنیم.

۱) پیوستگی و گسستگی اخلاق و حقوق اساسی

بر اساس اصول منطقی هر علمی موضوع مشخصی دارد که از عوارض ذاتی موضوع خود بحث می‌کند. این امر به ویژه در رابطه با علوم حقیقی مطرح است اما در علوم اعتباری نیز به این لحاظ که به علوم حقیقی بازگشت می‌کنند قابل تسری است. از این منظر قاعدتاً هر علمی موضوع خاص و مسائل مربوط به خود را خواهد داشت و از این رو علوم از نظر موضوع و مسأله نمی‌توانند در هم تداخل داشته باشند. بر این اساس اخلاق و حقوق اساسی به عنوان دو علم مجزا دارای موضوع و مسائل خاص خود هستند که آن‌ها را از سایر علوم متمایز می‌سازد.

۱-۱ گسستگی اخلاق و حقوق اساسی

در این رابطه برخی تمایزاتی نیز بین قواعد اخلاقی و حقوقی مطرح کرده‌اند که خود مویدی است بر این که این دو علم دارای دو حوزه کاملاً جدا از هم می‌باشند. در واقع می‌توان بین حقوق و اخلاق تفکیک قائل شد ولی نه تباین و تناقض. در این جا به وجوهی از این تفاوت‌ها اشاره خواهیم کرد:

الف: منشاء وضع

حقوق از نیروی سیاسی دولت سرچشمه می‌گیرد اما اخلاق منشأ درونی داشته و مبتنی بر عقل سلیم است.

ب: قلمرو

مسائل حقوقی به حوزه روابط اجتماعی و عمومی مربوط است اما مسائل اخلاقی مطلق اعمال اختیاری انسان و حتی حالات قلبی نظیر حسد و بخل را نیز شامل می‌شود.

ج: هدف

غایت و هدف مسایل حقوقی تنظیم روابط اجتماعی و تمشیت روابط انسانی است اما غایت و هدف اخلاق بر اساس بینش اسلامی دستیابی به تعالی معنوی و روحانی و در نهایت قرب الهی است.

د: ضمانت اجرا

ضمانت اجرای قواعد حقوقی جنبه بیرونی داشته و متکی بر اقتدار سیاسی است که از طرف دولت تضمین می‌گردد. اما ضمانت اجرای اخلاق جنبه درونی داشته و انگیزه معنوی ضامن اجرای قواعد اخلاقی است.

ه: نوع ضوابط رفتاری

اخلاق انتخاب بین اعمالی را که فرد می‌تواند انجام دهد به وی تحمیل می‌کند، یعنی صرفاً با خود شخصی ارتباط دارد. به تعبیر دیگر، عمل یک فرد را با عمل دیگر همین فرد مقابله و مقایسه می‌کند. اما حقوق اعمال افراد مختلف را در مقابل هم قرار می‌دهد. این خصیصه ممیزه را می‌توان به این صورت نیز مطرح نمود که اخلاق یک طرفه است یعنی تکالیفی را مقرر می‌کند که هر چند ممکن است برای اشخاص دیگر غیر از مکلف آثاری داشته باشد اما قاعده‌ای را به آنان تحمیل نمی‌کند و حال آن که حقوق طرفینی است. در حقیقت، حقوق همیشه حداقل دو نفر را در مقابل هم قرار می‌دهد و برای هر دوی آن‌ها قاعده وضع می‌کند، به این معنا که آنچه انجامش برای یک طرف مجاز است برای طرف دیگر قابل منع نیست. امکان حقوقی انجام دادن یک عمل مستلزم حق ادعا یا مطالبه است. از یک طرف تعهد تحمیل شده است و از طرف دیگر اقتدار یا حق مطالبه. این قابلیت مطالبه از دیگری جوهر منطقی حقوق را تشکیل می‌دهد که در اخلاق وجود ندارد. به این معنی حقوق همیشه در ارتباط با دیگری است، زیرا سعی دارد اشخاص مختلف را به هم مربوط سازد و مرزهای رفتاری آنان را مشخص سازد. از این رو، برخی حقوق را سلوک عینی و اخلاق را سلوک ذهنی

۱-۲ پیوستگی اخلاق و حقوق اساسی

تمایز ضوابط رفتاری به معنای عدم رابطه میان آن‌ها نیست. در گذشته ارتباط میان علوم ارتباط کلی و فی الجمله‌ای و بیشتر میان گزاره‌های دو علم تلقی می‌شد اما اگر علوم را به عنوان مجموعه معارفی بدانیم که در مجموع جامعه بشری را برای رسیدن به هدف مشخص سامان می‌بخشد در این صورت باید برای هماهنگی این علوم در راستای هدف اجتماعی مورد نظر فکری کرد. شاخه‌های مختلف علوم به ویژه علوم انسانی و اجتماعی می‌توانند به صورت مجزا از هم و کاملاً جدا در پی اهداف متفاوت تنظیم گردند که در این صورت ارتباط علوم با هم نظیر ارتباط دو مجموعه و ارتباط کلی‌ها با هم خواهد بود. اما وقتی از یک جامعه انسانی سخن می‌گوییم و تامین خیر و سعادت این جامعه را در نظر داریم علوم و معارف انسانی نیز باید به صورت اجزایی از یک نظام واحد در آیند که در مجموع غایت و هدف واحدی را دنبال می‌کنند. نظام معارف در یک جامعه اگر بخواهند در راستای یک غایت حرکت کنند باید مکمل و هماهنگ باشند. یعنی به صورت اجزای یک سیستم واحد عمل کنند. چیزی که امروزه به عنوان وحدت رویه در علوم از آن نام برده می‌شود. در این صورت، علوم به عنوان عناصر یک سیستم و اجزای یک کل می‌شوند که حول محور واحد و در راستای هدف واحدی قرار می‌گیرند. در این جا تفاوت علوم با یکدیگر تفاوت اجزای مختلف یک مجموعه یا دستگاه خواهد بود که در عین این که کاربرد متفاوت دارند همگی برای یک سیستم و هدف واحدی طراحی شده‌اند. ارتباط علوم نیز به ارتباط میان عناصر و اجزای یک سیستم تبدیل خواهد شد. در این صورت اجزای یک سیستم با هم مرتبط‌اند و با هم تعامل دارند و هماهنگی آن‌ها با هم در هدف ملاحظه می‌شود.

در این نگاه که علوم در عین تغایر هماهنگ هستند اختلاف و هماهنگی در کنار هم مطرح است. به این معنا که گاهی اجزا به صورت ابعاد مختلف برای یک چیز دیده می‌شوند. در این صورت دیگر نمی‌توان آن‌ها را از یکدیگر تفکیک کرد؛ مثل حجم و وزن که هر دو در اجسام وجود دارند و نمی‌توان جسمی را بدون حجم یا وزن در نظر گرفت. این نوع ارتباط بین علوم یعنی علمی کاملاً همراه و توأم با علم دیگر شود به طوری که هر کجا این علم را مورد توجه قراردهیم توجه به علم دیگر هم ضروری خواهد بود. اما ارتباط سیستمی علوم به این معنا نیست. بلکه علوم از یکدیگر قابل تفکیک هستند و روش‌ها و کارکردهای متفاوتی دارند اما هماهنگ با هم به صورت اجزای یک سیستم در نظر گرفته می‌شود که این سیستم در حال تغییر و تکامل است و نسبت میان علوم نیز در حال بهینه شدن می‌باشد. طبیعتاً در این سیستم علوم باید به یک مبنا برگردند و همه فروع یک مبنا شوند. به بیان دیگر لازمه هماهنگی علوم این است که مبنای واحد و نظام روشن و منطقی وجود داشته باشد که بر پایه آن تعاریف و احکام و مسائل علوم با هم هماهنگ گردد. به طور مثال، اگر در اخلاق بر پایه اخلاق مدرن و غربی تکیه کنیم و در حقوق بر پایه نظام دینی و توحیدی و در اقتصاد مبتنی بر توسعه لذت‌گرایی مادی سخن بگوییم در این صورت در جامعه دچار تعارض و بحران خواهیم شد و عدم هماهنگی علوم باعث می‌شود در نهایت هدف کلی اجتماع و سعادت بشر حاصل نگردد.

در درون نظام علوم هم نسبت اجزای یک مجموعه با هم برابر نیست و در عین این که اجزا دارای ارتباط ارگانیک

۲. وکیو، دل، فلسفه حقوق، ص ۴ ترجمه جواد واحدی، تهران: میزان، ۱۳۸۰، ص ۹.

یا دست کم ارتباط سیستماتیک هستند نسبت اجزا با هم یکسان نیست. به طور مثال، در ارگانیزم انسان همه اجزا با هم مرتبط اند ولی نسبت مغز با نسبت بقیه اجزا متفاوت می باشد یا نسبت مغز و قلب غیر از نسبت مغز و کلیه و غیر از نسبت مغز و اسکلت بدن است و هر کدام ارتباط خاصی با هم دارند. به عبارتی نوعی ارتباط درون سیستمی که در مواردی پیچیده نیز هست شکل می گیرد. بررسی این ارتباط و نوع نسبت میان دو علم در این رویکرد سیستمی کار ساده و قابل ارزیابی سریع نخواهد بود.

رابطه اخلاق و حقوق اساسی نیز از همین نوع است. ممکن است این ارتباط به عنوان دو علم کلی و با ارتباط اجمالی به صورت دادوستد در گزاره ها تبیین شود. اما در رویکرد سیستمی اخلاق و حقوق اساسی هر دو از اجزای مجموعه علوم و معارف اجتماعی است که با وجود کارکردهای خاص هر یک بر پایه مشترکی قرار گرفته اند و در جهت هدف و غایت واحدی در ارتباط با یکدیگر و در ارتباط با سایر علوم قرار دارند. از آن جا که حقوق و اخلاق هر دو متکفل تعیین قواعد رفتاری انسان هستند، لزوماً باید مبنایی مشترک داشته باشند. با توجه به این که رفتار آدمی یکی بیش نیست، قواعد تعیین کننده آن نیز باید ربط منطقی داشته باشند.^۳ به نظر می رسد هر چه ارتباط این دو به نحو دقیق و شفاف تری تبیین گردد به تعامل و کارکرد بهتر حقوق و اخلاق در جامعه کمک خواهد کرد.

۲) گونه های تاثیر گذاری دو علم

یکی از مباحث مهم در زمینه نسبت اخلاق و حقوق اساسی روشن کردن انواع گونه های تاثیر گذاری موجود میان دو علم می باشد. در یک تقسیم بندی می توان انواع تاثیر گذاری را به دو بخش تقسیم کرد: تاثیر گذاری معرفت شناختی و تاثیر گذاری روان شناختی.

منظور از تاثیر معرفت شناختی تاثیر یک رشته علمی یا آگاهی های منضبط به صورت ضابطه مند و روشمند بر رشته علمی یا آگاهی های دیگر است. این نوع تاثیر معمولاً آگاهانه است و می توان برای صحت یا سقم آن دلیل آورد. تاثیر گذاری معرفت شناختی به صورت های مختلف متصور است که در ذیل برخی از مهم ترین آن ها را می آوریم:

۲-۱) تاثیر گذاری گزاره ای (تاثیر گزاره ای یک علم بر گزاره های دیگری)

در پاسخ به این پرسش که آیا گزاره های اخلاقی در اصول و قواعد حقوق اساسی تاثیر گذار است، می توان گفت، برخی از اصول حقوق اساسی برگرفته از یک اصل کلی و بنیادین اخلاقی است. به طور نمونه، می توان از وجود گزاره های اخلاقی نظیر امانت داری، وفاداری، صداقت، عدالت، احترام به دیگران، عدم خودرایی، مشورت، تعاون و ... سخن گفت که هر کدام از آنها در پاره ای از اصول قانون اساسی و سایر مقررات مربوطه مورد توجه قرار گرفته اند. مثلاً اصل دسترسی آزاد به اطلاعات و شفافیت در امور عمومی بیان دیگری از اصل صداقت و راستگویی اخلاقی است. این امر نشانگر انتقال هنجارهایی از قلمرو اخلاق به نظام حقوقی است که به رغم شباهت ظاهری دیگر نمی توان ماهیتی نظیر قبل از انتقال به عالم حقوق را برای آن تصور کرد. راز این دگرگونی در چیستی هنجارهای حقوقی و وجوه تمایز آن ها از

۳. وکیو، دل، فلسفه حقوق، پیشین، ص ۴۷.

دیگر هنجارها نهفته است. تاثیر گذاری گزاره ای نسبت به سایر تاثیر گزاره ها، سریع تر و محسوس تر اتفاق می افتد زیرا انتقال این گونه هنجارها به عالم حقوق هم مطلوبیت ذاتی دارد و هم با استقبال بیشتر و هزینه کمتری روبه رو خواهد بود. البته این تاثیر گذاری به صورت جزئی و موردی قابل مشاهده است و تنها درباره ارتباط جزئی بین اخلاق و حقوق اساسی سخن می گوید. بر مبنای همین تاثیر گذاری است که برخی رابطه اخلاق و حقوق اساسی را از نوع رابطه عموم و خصوص من وجه دانسته اند که در موضوعات مشترک اخلاق به کمک حقوق اساسی می آید و حقوق اساسی در خدمت اخلاق اجتماعی قرار می گیرد.

(۲-۲) تاثیر گذاری هدفی (تاثیر یک علم بر اهداف علم دیگر)

برای هر علمی می توان غرض یا اغراضی را در نظر گرفت. اگر این اهداف و اغراض تحت تاثیر اغراض علم دیگر قرار گرفت و جهت آن را تغییر داد، تاثیر گذاری هدفی صورت پذیرفته است. در زمینه غایت اخلاق یعنی اخلاقی زیستن سه قول بسیط وجود دارد که از ترکیب آن ها می توان اقوال دیگری به دست آورد.^۴

قول اول: غایت اخلاقی زیستن این است که مناسبات اجتماعی انسان ها به بهترین وجه تامین می شود. به بیان دیگر، اگر اخلاقی زندگی نکنیم در جامعه نظم، عدالت، امنیت، رفاه، آزادی و همه آرمان های اجتماعی امکان تحقق نخواهد داشت. در این رویکرد غایت اخلاق و حقوق اساسی یکی است.

قول دوم: غایت اخلاقی زیستن را با توجه به اهداف روان شناختی اخلاق تفسیر می کند. یعنی اگر زندگی اجتماعی هم نمی داشتیم یا آرمان های اجتماعی ما از طریقی غیر از اخلاق هم تأمین می شد، باز هم برای آرمان های روان شناختی نظیر آرامش، ابتهاج درونی، رضایت باطن و معناداری زندگی باید زندگی اخلاقی داشته باشیم. این هدف متفاوت و بدون ارتباط با اهداف حقوق اساسی است.

قول سوم: غایت اخلاقی زیستن تحول معنوی- روحانی است. صرف اهداف روان شناختی نظیر آرامش و ابتهاج کفایت نمی کند بلکه هدف اخلاق تحول روحانی و معنوی^۵ است. در این غایت هدف نهایی از اخلاقی زیستن تقرب الی الله است هر چند اهداف روان شناختی و اجتماعی نیز در پی آن به دست خواهد آمد اما غایت نهایی نیست. این رویکرد که در اخلاق دینی بیشتر مورد توجه است، فراتر و گسترده تر از اهداف حقوق اساسی است و همان گونه که گفته شد غایت حقوق اساسی به عنوان یک هدف میانی می تواند در ذیل آن محقق شود. از دیدگاه نظام اسلامی هدف حقوق اساسی تامین مصالح اجتماعی انسان هاست که این هدف خود وسیله ای برای نیل به هدف نهایی اخلاق که استكمال نفس انسان و تقرب به درگاه الهی است می باشد. در بینش اسلامی از آن جا که حیات انسانی محدود به زندگی کوتاه این جهان نیست، نظام حقوقی در عین بهبود بخشیدن به اوضاع و احوال زندگی اجتماعی مردم در خدمت هدف نهایی حیات انسانی قرار می گیرد. از این رو گفته می شود رعایت کامل احکام و قواعد حقوقی اسلام علاوه بر این که بهترین نظم و سامان را به زندگی انسان می بخشد، اگر به نیت نیل به کمال و سعادت راستین یعنی تقرب به خدا صورت پذیرد، در عین حال اطاعت از تکالیف اخلاقی نیز هست.^۶

^۴. ملکیان، مصطفی، در: تاثیر اخلاق در اجتهاد، گفتگو با جمعی از اساتید حوزه و دانشگاه، پیشین، ص ۳۱۶-۳۱۷.

^۵. Spiritual

^۶. مصباح یزدی، محمد تقی، **حقوق و سیاست در قرآن**، ج ۱، نگارش محمد شهبازی، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۹، ص ۴۶-۴۹.

۲-۳- تاثیر گذاری روشی (تاثیر یک علم بر روش علم دیگر)

در رابطه با متدلوژی تحقیق در صدق و کذب مدعیات اخلاقی نظرات مختلفی مطرح شده است. همانطور که در مبانی مفهومی اشاره شد حقوق اساسی و اخلاق هر دو از علوم اعتباری هستند که ریشه در واقعیت و نفس الامر دارند. شناخت احکام اخلاقی بر پایه عقل عملی و حسن و قبح عقلی صورت می پذیرد و منبع وحی نیز به صورت تکمیلی در پاره ای از جزئیات به تکمیل نظام اخلاق اسلامی می پردازد. بر این اساس اخلاق بر پایه اصول عقلی و وجدانی شکل می گیرد.^۷

حقوق اساسی نیز یک شاخه از علوم هنجاری و تجویزی است. بر این اساس بر مبنای ارزش های بنیادینی شکل گرفته است که مبتنی بر حسن و قبح عقلی و حکمت عملی است. از این رو با توجه به ماهیت اعتباری و ارزشی دو علم می توان از تبعیت روش اخلاقی در حقوق اساسی سخن گفت و اصول کلی حقوق اساسی را بر پایه استنتاج کلی عقل دانست. جای تردید نیست که هم اخلاق و هم حقوق اساسی برای تحقق و فعلیت خارجی در ارتباط کامل با افعال و واقعیات تجربی قرار می گیرند و در شناخت موضوعات و مصادیق خود متکی بر تجربیات و امور حسی هستند. اما اصول و قواعد کلی و اصلی آن ها تجربی و حسی نیست و با تحلیل و دلایل عقلی به دست می آید.

۲-۴- تاثیر گذاری بر قلمرو (تاثیر یک علم بر قلمرو علم دیگر)

احکام حقوق اساسی فقط ناظر به رفتار اجتماعی و سیاسی انسان هاست در صورتی که احکام اخلاقی شامل همه رفتارهای اختیاری آدمی می شود اعم از رفتار اجتماعی، سیاسی یا رفتار فردی. به تعبیری اخلاق ارتباط انسان با خدا، خودش و دیگران را مورد نظر قرار می دهد، اما حقوق اساسی تنها بر ارتباط انسان ها با یکدیگر اشراف دارد. هم چنین اخلاق هم به بحث از رفتارهای انسان می پردازد و هم صفات و حالات نفسانی را مورد بحث قرار می دهد. هر چند برخی مکاتب اخلاقی نظیر فضیلت گرایان تنها به صفات و حالات نفسانی توجه کرده اند و برخی دیگر نظیر عمل گراها فقط رفتار را مورد بحث اخلاقی دانسته اند، اما قواعد اخلاق اسلامی هم صفات آدمی و هم رفتارها اعم از ظاهری و باطنی را مورد توجه قرار داده است. این در حالی است که صفات روحی و نفسانی به طور کل از قلمرو حقوق اساسی خارج است.

بنابراین، قلمرو اخلاق عام تر از قلمرو حقوق و حقوق اساسی به طور خاص می باشد. با توجه به قلمرو این دو علم می توان گفت اخلاق و حقوق اساسی به لحاظ موضوع رابطه عموم و خصوص مطلق دارند و قلمرو حقوق اساسی در مقایسه با اخلاق بسیار محدود و خاص است و رفتارهای سیاسی، اجتماعی نقطه تلاقی و حوزه مشترک دو علم است.

۲-۵- تاثیر گذاری بر مبانی (تاثیر یک علم بر مبانی علم دیگر)

اصول و قواعد اخلاقی معیار عام و ملاک گزینش در تمامی اعمال و رفتار انسان از جمله رفتار سیاسی و اجتماعی

^۷. لازم به ذکر است که به اعتقاد برخی روش مستقل و اختصاصی برای اخلاق اسلامی تدوین نشده و طبعاً همان متدی که در شناخت سایر گزاره های دینی استفاده می شود در شناخت اخلاق هم مورد استفاده است. از این رو یکی از عللی که برخی حوزه های علوم اسلامی در مباحثی نظیر اخلاق رشد و بالندگی لازم را نداشته اند این است که متدلوژی درستی برای آنها ساخته و پرداخته نشده است. ر.ک. به: اعرافی، علیرضا، در: **تاثیر اخلاق در اجتهاد**، گفتگو با اساتید حوزه و دانشگاه، گرد آوری سعید ضیایی فر، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۸، ص ۱۱۳-۱۱۴.

او خواهد بود و حقوق اساسی در پرتو اصول کلی اخلاقی نظیر پیروی از عدالت و نفی ظلم و ستم تنظیم شده و ابزاری برای دستیابی به اهداف متعالی اخلاق است. از این منظر حقوق اساسی در مبنا کاملاً وابسته به اخلاق است. به لحاظ مبنا، اصول کلی اخلاقی نظیر عدالت، احترام به حیثیت و منزلت انسانی، آزادی و صداقت شالوده اصلی در شکل گیری نظام های نوین حقوق اساسی در دنیا است. ارتباط مبنایی اخلاق و حقوق اساسی بیشترین تاثیر و نسبت میان این دو حوزه را شکل می دهد. از آن جا که دنیای حقوق دنیای باید و نبایدهاست توجه به ارزش های نهفته در بن این هنجارها و روشنی بخشیدن به معنای این ارزش ها و نظام مند ساختن ادعاهای مربوط به آن بخش مهمی از مباحث نظری حقوق را تشکیل می دهد.^۸ رویکرد اخلاقی به حقوق اساسی در واقع ارائه مبنای نظری برای تحلیل و تبیین اصول حقوق اساسی است.

(۲-۶) تاثیر گذاری بر منابع (تاثیر یک علم بر منابع علم دیگر)

از نظر منابع شناخت هم اخلاق می تواند نسبت به حقوق اساسی نقش تکمیلی داشته باشد. همان طور که در بحث منابع حقوق اساسی اشاره شد، اخلاق در حقوق اساسی منبع مستقیم و بلاواسطه نیست و کمتر در منابع حقوقی به اصول و قواعد اخلاقی اشاره می شود. اما آن گونه که ریبر حقوقدان فرانسوی تصریح کرده است حقوق مردم هر قوم نماینده مدنیت و اخلاق ویژه مردم آن است و هیچ قانونگذاری نمی تواند بدون توجه به این عوامل وضع قانون کند. او در عین حال که به تمام نیروهای اقتصادی و سیاسی و آرمان های فلسفی در وضع قانون توجه دارد نقش نخست را از آن اخلاق می داند. از نظر او تاثیر اخلاق در حقوق نظیر گردش خون در رگ های بدن است.^۹ با این توضیح، حقوق اساسی ناشی از اراده و وضع مراجع صلاحیت داری است که در تدوین مقررات حقوقی ناگزیر از توجه به ارزش های اخلاقی رایج در جامعه می باشند.

مراد از تاثیر روان شناختی تاثیری است که به صورت قهری و غیر آگاهانه صورت می گیرد. بدین معنا که آگاهی ها و تخلق قانونگذار یا قضات و در مجموع زمامداران به اخلاق خواه و ناخواه در استنباط های حقوقی و قانونی آن ها تاثیر می گذارد و تصمیمات و احکام آن ها را از تصمیمات زمامدارانی که چنین نزدیکی با اخلاق ندارد متمایز می کند. تاثیر روان شناختی اخلاق در حقوق اساسی ناشی از معلومات اخلاقی زمامداران (ارزش ها، مبانی یا فلسفه اخلاق) و خصلت ها و روحیه اخلاق گرایانه آنان است که هم در وضع قواعد و مقررات و هم در اجرا و کاربست آن تاثیر زیادی به جا خواهد گذاشت. افزون بر این، نقش روان شناختی اخلاق در حقوق اساسی، به عنوان یک نظارت درونی و خودکنترلی مورد توجه نظام سیاسی - حقوقی اسلام است.

(۳) ارتباط نظام های حقوق اساسی با اخلاق

در یک نگاه توصیفی رابطه اخلاق و حقوق اساسی را می توان در سه مدل رایج در بین دولت ها بیان کرد:^{۱۰}

^۸ راسخ، محمد، «نوبت نسل سوم حقوقی»، مجله پژوهش حقوق و سیاست، ش ۲۵، ۱۳۸۷، ص ۵۰.

^۹ کاتوزیان، فلسفه حقوق، ج ۱، تهران: انتشار، چ ۱۳۸۵، ص ۳۹۵.

^{۱۰} این تقسیم بندی برگرفته از تقسیم بندی حقوق و مذهب در کتاب مبانی حقوق عمومی است. ر.ک. به: کاتوزیان، ناصر، مبانی حقوق عمومی، پیشین،

(۳)-۱ حقوق اساسی مقید به اخلاق

پاره ای از دولت ها نظام سیاسی خود را مقید و تابع اخلاق خاصی می دانند، نظیر حکومت های دینی یا دولت های مقید به حقوق طبیعی یا نظام های کمونیستی. درجه وابستگی این دولت ها به اخلاق نیز متفاوت است. گاه دولتی متعهد است که بر خلاف قوانین و اصول اخلاقی قانون وضع نکند و گاه بنا دارد همه سازمان ها و نهادهای سیاسی اعم از اجرایی و تقنینی را مبتنی بر اصول اخلاقی و مذهبی بنا نهد.

(۳)-۲ حقوق اساسی در کنار اخلاق

در این الگو دولت از هر جریان فلسفی و اعتقادی و ارزشی شایع در میان مردم جداست و تنها به شکل معین و با رعایت قواعد ویژه به کارکرد ویژه خود یعنی اداره سازمان های سیاسی و قضایی می پردازد. دولت نسبت به هر گونه جهت گیری اخلاقی و ارزشی بی طرف است و اخلاق به عنوان نهادی در کنار دولت چهره خصوصی و شخصی دارد. البته به اعتقاد برخی صاحب نظران، از آنجا که اخلاق یکی از نیروهای سازنده حقوق و بازدارنده قدرت و حاکمیت دولت است پس باید به درجه وابستگی دولت و اخلاق اندیشید نه جدایی آن ها چراکه جدایی اخلاق از دولت به طور کامل امکان ندارد و با واقعیت های روانی و اجتماعی سازگار نیست.^{۱۱}

(۳)-۳ حقوق اساسی حاکم بر اخلاق

در این الگو دولت تعیین کننده همه چیز حتی اخلاق است و هر چه اراده کند اخلاقی و نیک است. مانند مفهوم دولت در نظر هگل، فاشیسم و سوسیالیسم ملی در آلمان نازی. از نظر هگل اخلاق حکم می کند که شخص از قانون پیروی کند، دولت را مقدس شمارد و به جامعه ای که در آن زندگی می کند وفادار بماند. اخلاق چهره دولتی و اجتماعی دارد و فرد پیشرفت و تکامل خود را مدیون دولت است و در سایه نظم و اراده دولت است که مفهوم حق و تکلیف به وجود می آید.^{۱۲} نظریه اخلاقی دولت که از سوی هگل مطرح شد با وجود آن که صفت اخلاقی را یدک می کشد به سختی در قالب دستگاه اخلاقی و ارزشی ما جای خواهد گرفت. در اندیشه هگل وجود دولت فرایند تاریخی دراز مدتی است که از خلال رشد فرهنگ بشری پدید آمده است. او به سه مفهوم دولت بیرونی، دولت سیاسی و دولت اخلاقی معتقد است که دولت کامل یا دولت به معنای واقعی همین شکل اخلاقی و درونی آن است که از همان الگوی خانواده ابتدایی که متضمن ارزش ها، هنجارها و خواست های گروهی است و جوهر خود آگاهی فردی را ایجاد می کند پیروی می نماید. البته اخلاق و ارزش های مورد نظر هگل متفاوت از نظر متعارف است و تنها در دولت ملی شکل می گیرد.^{۱۳}

(۲) پیوند اخلاق و حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران

با توجه به آنچه گفته شد به نظر می رسد نسبت اخلاق و حقوق اساسی در نظام جمهوری اسلامی ایران به استناد

^{۱۱}. همان، ص ۵۹.

^{۱۲}. همان، ص ۶۰.

^{۱۳}. ر.ک. به: وینست، اندرو، نظریه های دولت، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی، ۱۳۷۱، ص ۲۰۰-۲۱۵.

اصول قانون اساسی بر پایه پیروی حقوق اساسی از اخلاق و تقدم اخلاق بر حقوق اساسی است. اخلاق و قانون می توانند به عنوان دو محور بنیادین مدیریت اجتماعی به کار روند و به تکمیل یکدیگر پردازند.^{۱۴} به گفته کانت «دولت باید بنیاد اخلاقی داشته باشد و این بنیاد همان اصل عدالت است. لذا باید در دولت جمهور بکشیم که در آن کرامت یکایک انسان ها پذیرفته شود و محفوظ باشد.»^{۱۵}

هم چنین پایه های نظام حقوقی - سیاسی اخلاق محور را می توان در منابع اسلامی به ویژه اندیشه های بلند نهج البلاغه جستجو کرد. نامه معروف امام علی (ع) خطاب به مالک اشتر فرماندار مصر سراسر سفارشات اخلاقی در عرصه حکمرانی است. مگر نه این است که در نگرش دینی حاکمیت به سان امانتی دانسته شده که باید به اهلش سپرده شود. عدل اساس حکومت دانسته شده و ظلم و جور حاکمان به شدت مورد نکوهش قرار گرفته است.^{۱۶}

نظام حقوقی و سیاسی جمهوری اسلامی ایران نظامی است دینی که بر پایه اصول و ارزش های اخلاقی شکل گرفته است. در مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است: «حکومت از دیدگاه اسلام برخاسته از موضع طبقاتی و سلطه گری فردی یا گروهی نیست بلکه تبلور آرمان سیاسی ملتی هم کیش و همفکر است که به خود سازمان می دهد تا در روند تحول فکری و عقیدتی راه خود را به سوی هدف نهایی (حرکت به سوی الله) بگشاید...». جمهوری اسلامی ایران نظامی بر پایه کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسئولیت او در برابر خدا است (بند شش اصل ۲)، هرگونه ستمگری و ستم کشی و سلطه پذیری و سلطه گری نفی گردیده (بندج اصل ۲)، محو هرگونه استبداد و خودکامگی و انحصار طلبی (بندشش اصل ۳)، تامین آزادی های سیاسی و اجتماعی در حدود قانون (بند هفت اصل ۳)، رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه (بند نه اصل ۳)، تامین حقوق همه جانبه افراد از زن و مرد و ایجاد امنیت قضایی عادلانه برای همه و تساوی عموم در برابر قانون (بند چهارده اصل ۳) و توسعه و تحکیم برادری اسلامی و تعاون بین همه مردم (بند پانزده اصل ۳) و وظیفه دولت شناخته شده است. نیز دولت موظف است همه امکانات خود را جهت «ایجاد» محیط مساعد برای رشد فضایل اخلاقی بر اساس ایمان و تقوا و مبارزه با کلیه مظاهر فساد و تباهی به کار بندد. (بند یک اصل ۳). دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه ای همگانی و متقابل بر عهده مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت دانسته شده (اصل ۸)، هیچ مقامی حق ندارد به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادی های مشروع را هر چند با وضع قوانین و مقررات سلب کند (اصل ۹)، دولت و مسلمانان موظفند نسبت به افراد غیر مسلمان با اخلاق حسنه و قسط و عدل اسلامی عمل نمایند و حقوق انسانی آنان را مادامی که بر ضد اسلام و جمهوری اسلامی ایران توطئه نکنند رعایت کنند (اصل ۱۴). تفتیش عقاید ممنوع است و هیچ کس را نمی توان به صرف داشتن عقیده ای مورد اعتراض و مواخذه قرار داد (اصل ۲۳)، تشکیل اجتماعات و راهپیمایی ها بدون حمل سلاح به شرط آن که مخل به مبانی اسلام نباشد آزاد است (اصل ۲۷)، هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا

^{۱۴}. گرجی از ندریانی، علی اکبر، **در تکاپوی حقوق اساسی**، تهران: جنگل، ۱۳۸۸، ص ۲۳۶

^{۱۵}. سالیوان، راجر، **اخلاق در فلسفه کانت**، ترجمه عزت الله فولادوند، طرح نو، ۱۳۸۰، ص ۱۳۲

^{۱۶}. ان الله یامرکم ان تودوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل؛ سوره نساء/ ۵۸.

کسب اطلاع ممنوع است و اجبار شخص به شهادت، اقرار و سوگند مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است (اصل ۳۸). حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او انسان را بر سرنوشت خویش حاکم ساخته است، هیچ کس نمی تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروه خاصی قرار دهد (اصل ۵۶).

این اصول و بسیاری از اصول دیگر قانون اساسی گویای این واقعیت اند که نظام جمهوری اسلامی ایران در راستای دستیابی به آرمان های اخلاقی شکل گرفته است و سعادت انسان در کل جامعه بشری را آرمان خود می داند (اصل ۱۵۴) و حرکت در راستای این غایت می بایست همواره در تمامی عرصه های حقوقی، سیاسی و اجتماعی مورد قرار بگیرد. با توجه به این امر رابطه متقابل اخلاق و حقوق اساسی در تمامی بخش های آن باید به گونه ای واکاوی شود که نظریه حقوق اساسی در نظام سیاسی جمهوری اسلامی نظریه ای برگرفته از آموزه های اخلاقی باشد.

نتیجه‌گیری

پر واضح است که شکل‌گیری هنجارهای حقوقی در پیوند تنگاتنگی با هنجارها و باورهای ارزشی هر جامعه است. بسیاری از اصول و قواعد حقوق اساسی در واقع برگرفته از اصول و قضاوت‌های اخلاقی هستند. هر انسانی به لحاظ انسان بودن از ارزش و کرامت والای انسانی برخوردار است. منع شکنجه، توقیف خودسرانه، تجسس و استراق سمع و... که در قانون اساسی مطرح شده است، گزاره‌های اخلاقی اند که عمل به شیوه خاص رفتاری با انسان را امر می‌کنند.

افزون بر این، برای دستیابی به حقوق اساسی اخلاق‌گرا باید به کلیت و اطلاق هنجارهای اخلاقی قائل باشیم. در غیر این صورت هر جامعه‌ای و هر زمانی اخلاق خاصی را اقتضا می‌کند که بر مبنای آن حقوق اساسی نیز توجیه اخلاقی پیدا خواهد کرد. در نتیجه باید فجایع انسانی نظیر برده‌داری، نسل‌کشی و یا شکنجه را به این دلیل که در یک نظام اعتقادی خاص به لحاظ اخلاقی موجه شمرده می‌شود در حقوق اساسی بپذیریم و آن را موجه تلقی کنیم. پس ارائه رویکرد اخلاقی در حقوق اساسی وابسته به این امر است که اطلاق و جهانشمولی اخلاق پذیرفته شود. بر این اساس اصول اخلاقی مبتنی بر قواعد کلی هستند که به طور وجدانی قابل درک و تصدیق می‌باشد. بدهت حسن عدل و قبح ظلم برای همه افراد در هر زمان و مکانی قابل درک است. از این رو، نظریه وظیفه‌گرایی نقش بیشتری در سازگاری قواعد اخلاقی کلی و عقلانی با اصول حقوق اساسی خواهد داشت. نظریات نتیجه‌گرا به علت اتکا به پیامدهای عمل، بیرون از حوزه ارزش‌های اخلاقی به نوعی نسبی‌گرایی اخلاقی منجر خواهند شد. از سوی دیگر نظریات سودانگاران که جزیی از نتیجه‌گرایی به شمار می‌روند اثرات نامطلوبی در حقوق اساسی به جا خواهند گذاشت. اتکا به این نوع داوری‌های اخلاقی می‌تواند مجوزی برای پایمال کردن حقوق اقلیت یا اقدامات مخالف با حقوق و آزادی‌های فردی به شمار آید. بنابراین هر نظریه اخلاقی قابلیت ارائه توجیه مناسب برای حقوق اساسی را نخواهد داشت.

از سوی دیگر نیاز حقوق و اخلاق به ارتباط با یکدیگر، برای کارکرد صحیح جایگاه‌ها و تحقق اهداف هر یک از آن‌ها یک نیاز استراتژیک خواهد بود. در غیر این صورت حرکت قانون با انعطاف‌ناپذیری و بدون همراهی اخلاق، حرکتی بی‌هدف خواهد شد که انگیزه‌ای را برای تبعیت مردم از آن بر نمی‌انگیزاند. هم‌چنان که توصیه‌های صرف اخلاقی نیز به تنهایی و بدون الزامات قانونی نمی‌تواند همه شهروندان را به کرنش در برابر حقوق دیگران وادار سازد. از این رو، اخلاق به عنوان یکی از پایه‌های اساسی حقوق رابطه عمیقی با این رشته دارد.^{۱۷}

ارتباط میان اخلاق و حقوق اساسی متأثر از تحولات فرهنگی و رشد و بلوغ جوامع انسانی است. نفوذ اخلاق در مبانی حقوق اساسی و اساس شکل‌گیری دولت‌ها هر روز با اهمیت بیش‌تری مورد توجه جوامع قرار می‌گیرد. دموکراسی، قرارداد اجتماعی، قانون‌گرایی، کرامت و ارزش انسانی، مشارکت همگانی و بسیاری از اصول دیگری که مورد توجه حقوق اساسی مدرن است، بیان دیگری از تحقق اخلاق اجتماعی در عرصه سیاسی است. هر چند از ارتباط اخلاق و سیاست در طول تاریخ فلسفه سیاسی، سخن‌های زیادی رفته است اما تنها حقوق اساسی است که با احکام کلی و الزام‌آور خود می‌تواند تحقق این ایده‌ها را در عرصه عمل به طور جدی دنبال نماید.

ارتباط این دو حوزه در گرو رشد فکری و بلوغ اجتماعی است که در طول تاریخ و به تدریج شاهد آن هستیم. گذر حقوق از نظام‌های غیرموضوعه و عرفی به نظام‌های قراردادی و قانونی و از نظام‌های فردی و گروهی به نظام‌های

^{۱۷}. دهقان، سعید، صادقیان، آرش، حیدری، لیلا، ضمیری، محمدرضا، ماوما؛ گذری بر اخلاق و حقوق شهروندی، تهران: موسسه فرهنگی دین پژوهی

مردمی چیزی جز تبیین این واقعیت مهم نیست که حقوق در حرکت تاریخی خود به آرمان های اخلاقی و عدالت نزدیک می شود. یگانگی اساس طبیعت انسان اقتضا دارد که با تمسک به معیارها و قواعد مشترک عقلی و وجدانی، نزدیکی بیشتری میان حقوق ملل مختلف و بسط آن ها به سوی یک هدف مشترک صورت گیرد. همان گونه که سایه کم رنگی از این نزدیکی و ارتباط انسانی را می توان در شکل گیری حقوق بین الملل و ارتباط صلح آمیز دولت ها بر پایه احترام متقابل مشاهده نمود. از این روست که ترسیم حقوق اساسی مبتنی بر مبانی اخلاقی رمز ماندگاری، ثبات و نزدیکی بیشتر نظام های حقوق اساسی خواهد بود.

در خاتمه باید اشاره کرد که رابطه اخلاق و حقوق از مسائل مهم و مطرح در فلسفه حقوق است. اما این امر بیشتر در رابطه با سایر رشته های حقوق نظیر حقوق کیفری یا حقوق مدنی یا خانواده مورد توجه قرار گرفته است. تا جایی که به نظر می رسد در حقوق اساسی نیاز چندانی به طرح این مباحث نیست یا این که ویژگی سیاسی بودن این رشته با نگاه اخلاقی سنخیتی ندارد. نگارندگان معتقد اند حقوق اساسی به عنوان عالی ترین سطح هنجارهای حقوقی در کشور در چهارچوب اهداف و آرمان های اخلاقی شکل گرفته و تکامل می یابد. نفی ظلم و خودکامگی، حفظ کرامت و ارزش انسانی، احترام به حقوق بنیادین همه افراد، برابری و برادری، عدالت، وفای به عهد و نظم و... همگی اصول اخلاقی هستند که در قالب حقوق اساسی مدرن چهره قانونی به خود گرفته اند و حکایت از این مهم دارد که نقش اخلاق در ترویج و تحکیم حقوق اساسی نقشی بی بدیل و در عین حال مغفول است. در نظام های غربی توجه بیش از اندازه به محوریت قانون و حقوق فردی و در نظام اسلامی اکتفا به قواعد فقهی این ایده را در ذهن ایجاد می کند که اخلاق در این حوزه حضور پررنگی ندارد. این در حالی است که اخلاق به همان اندازه که برای اصلاح و سعادت فرد نیاز است در اصلاح اجتماع نیز ضروری است.

این نوشتار تلاشی اندکی است برای تبیین این مهم که امکان ارائه توجیه اخلاقی برای حقوق اساسی وجود دارد و گفتمان اخلاقی تاثیر زیادی در نهادینه شدن اصول و قواعد حقوق اساسی خواهد داشت. ارائه توجیه اخلاقی برای حقوق اساسی می تواند با طرح مبنا و هدف مشترک اخلاقی، در نزدیکی گفتمان حقوق اساسی ملت ها موثر باشد. مسلماً بررسی چگونگی رابطه اخلاق با مولفه ها و اصول ساختاری حقوق اساسی و رویکرد مناسب اخلاقی در حقوق اساسی و بسیاری از مباحث دیگر که در این زمینه قابل طرح است در ذیل این نظریه قابل بحث و گفتگوی بیشتر خواهد بود.

منابع

۱. راسخ، محمد، «نوبت نسل سوم حقوقی»، مجله پژوهش حقوق و سیاست، ش ۲۵، ۱۳۸۷.
۲. سالیوان، راجر، اخلاق در فلسفه کانت، ترجمه عزت الله فولادوند، طرح نو، ۱۳۸۰.
۳. ضیایی فر، سعید، مجموعه گفتگوی تاثیر اخلاق در اجتهاد، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۸.
۴. کاتوزیان، فلسفه حقوق، ج ۱، تهران: انتشار، چاپ ۳، ۱۳۸۵.
۵. گرجی ازندریانی، علی اکبر، در تکاپوی حقوق اساسی، تهران: جنگل، ۱۳۸۸.
۶. مصباح یزدی، محمد تقی، حقوق و سیاست در قرآن، ج ۱، نگارش محمد شهرابی، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۹.
۷. وکیو، دل، فلسفه حقوق، ص ۴ ترجمه جواد واحدی، تهران: میزان، ۱۳۸۰.
۸. ویسننت، اندرو، نظریه های دولت، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی، ۱۳۷۱.

Abstract

In this essay is made an effort to explain of possibility of ethical justification of constitutional law and its quality. Ethics, in the sense of rational rules that involve attributing feature, is appropriate justification to plan and develop modern constitutional law.

Therefore constitutional law as basic principle establish on the more general principle and it doesn't based only on the traditions and political culture. Explaining ethical theory for constitutional law by the systematic approach to the collection of social science can to make more dialogue and solidarity among nations and different societies and is criterion for evaluation of constitutional laws.

Key words

Ethics, bases of constitutional law, constitutional law of Islamic republic of Iran.